



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: القول فیما يجب فيه الخمس
 موضوع جزئی: الجهة الثانية: فی اشتراط كونها مما حواه العسكر او عدم اشتراطه مصادف با: ۱۹ ربیع الثانی ۱۴۳۵
 سال چهارم
 جلسه: ۷۶

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث در طائفه اولی از روایاتی بود که برای اثبات اختصاص خمس به غنائم جنگی منقول مورد استناد قرار گرفت؛ تقریب استدلال به طائفه اولی به دو وجه بود؛ یعنی دو تقریب برای استدلال ذکر شد طبق یک تقریب الحاق روایات دال بر قسمت خمس به این طائفه، توسط صاحب حدائق مورد اشکال واقع شد. هم چنین عرض کردیم این تقریب نمی تواند اختصاص تعلق خمس را به غنائم جنگی منقول را اثبات کند.

اشکالی که ما به استدلال به این روایات کردیم این بود که نهایت چیزی که از این روایات استفاده می شود این است که خمس در غنیمت منقول ثابت است اما نسبت به غیر منقول، اطلاق این روایات قصور دارد نه اینکه اختصاص به منقول را ثابت کند. پس نهایت چیزی که استفاده می شود این است که غنیمت منقول خمس دارد اما این به معنای عدم خمس در غیر منقول نیست. این اشکالی را مرحوم صاحب جواهر به استدلال به این روایات کرده اند.^۱

اشکال اول:

این اشکال از ناحیه ی بعضی متأخرین هم مورد پذیرش واقع شده؛ مرحوم محقق خویی در واقع این اشکال را قبول ندارد؛ و لذا پاسخی به مرحوم صاحب جواهر داده اند. البته این پاسخ محکمی نیست. حال ببینیم پاسخ ایشان به اشکال به استدلال به این روایات چیست.

عبارت ایشان را دقت بفرمایید: «فإنَّ صحیحة ربعی و نحوها و إن لم تدل علی نفی الخمس عن غیر المنقول كما افید الا أن الانصاف أنها لا تخلو عن اشعار و هذا الاشعار و ان لم یکن مما یرکن الیه بحسب الصناعة الا أنه یؤثر فی النفس بمثابة یخفف عن قوة ظهور الآیة المبارکة فی الاطلاق مدعی لها كما لا یخفی»^۲

ایشان ابتدائاً می گویند درست است صحیحه ربعی و امثال آن دلالت بر نفی خمس از غیر منقول نمی کند چنانچه گفته شده (سخن صاحب جواهر) ولی انصاف این است که این روایات خالی از اشعار نیست یعنی اشعار دارد به اینکه خمس در منقول ثابت است و در غیر منقول ثابت نیست. ایشان تعبیر به اشعار کرده نه دلالت؛ اگر دلالت روشن و واضح بود دیگر تعبیر به اشعار به کار نمی بردند یعنی به اساس سخن صاحب جواهر اشکال نکرده. می گوید «و إن لم تدل» اگرچه دلالت ندارد اگرچه صحیحه دلالت بر نفی خمس از غیر منقول ندارد چون خمس را در منقول اثبات می کند و نمی گوید غیر منقول خمس ندارد

۱. جواهر، ج ۱۶، ص ۸.

۲. مستند العروة، موسوعة، ج ۲۵، کتاب الخمس، ص ۷.

ولی می‌گوید یک اشعاری در این روایت هست. و به حسب صناعت نمی‌شود به اشعار اعتماد کرد؛ به صرف اینکه یک آیه یا روایاتی مشعر به یک مطلب باشد یعنی یک اشاره‌ای یا دلالت ضعیفی بر مدعی داشته باشد به حسب صناعت نمی‌توانیم به آن اعتماد کنیم چون رکون به اشعار در مقام استدلال صحیح نیست، ولی ایشان می‌فرماید این اشعار در واقع به حدی است که باعث می‌شود جلوی قوت ظهور آیه در اطلاق را بگیرد یعنی از قوت ظهور آیه در اطلاق کم می‌کند؛ صاحب حدائق که جزء قائلین به قول دوم است تصریح می‌کند که آیه اطلاق دارد و خمس را در همه غنائم ثابت می‌کند لکن این آیه به وسیله روایات مقید شده؛ محقق خوبی می‌گوید این صحیحه هم اگرچه دلالت بر عدم خمس در غیر منقول ندارد اما یک اشعاری دارد و همین اشعار باعث می‌شود یک مقداری از قوت ظهور آیه در اطلاق کم بکند.

این مطلبی است که ایشان در مقام پاسخ به اشکال به استدلال به طائفه اولی از روایات مطرح می‌کنند.

بررسی اشکال اول:

لکن این مطلب قابل قبول نیست خود این سخن یک سخن غیر صناعی است؛ ایشان که می‌فرماید این صحیحه دلالت نمی‌کند بر نفی خمس از غنیمت غیر منقول این یعنی پذیرش اشکال. ما اگر بخواهیم دست از اطلاق یک دلیل برداریم باید یک دلیلی که اقوی از دلیل مطلق باشد از حیث ظهور در مقابل آن بیابیم. شما مکرراً شنیده‌اید که دلیل خاص بر عام مقدم است و وجه تقدیم خاص بر عام یا تقدیم دلیل مقید بر مطلق چیست؟ وجوهی را بیان کرده‌اند مثلاً یکی اینکه دلیل خاص یا دلیل مقید قرینیت بر دلیل عام یا مطلق داشته باشد و از آنجا که قرینه بر ذو القرینه مقدم است لذا خاص و مقید بر عام و مطلق مقدم می‌شوند یا مثلاً بعضی می‌گویند دلیل خاص ظهوراً از دلیل عام اقوی می‌باشد و چون از نظر ظهور قوی‌تر است مقدم می‌شود و گرنه چرا وقتی از دو دلیل یکی می‌گوید اکرم العلماء و دیگری می‌گوید لا تکرّم الفساق من العلماء چرا لا تکرّم مقدم می‌شود و چرا عام اخذ نمی‌شود؟ وجه این تقدیم چیست؟

یا به این جهت است که خاص قرینه است و قرینه بر ذو القرینه مقدم است یا به این جهت است که ظهور خاص از ظهور عام قوی‌تر است یا مثلاً می‌گویند خاص کالنص است و عام کالظاهر و نص بر ظاهر مقدم است. در مطلق و مقید هم همین گونه است؛ اگر ما ملاک تقدیم دلیل مقید بر مطلق را این امور دانستیم مخصوصاً به جهت اقوایت ظهور (تا دلیل خاص و دلیل مقید یک ظهور قوی‌تری نداشته باشد نمی‌تواند موجب اخلال به اطلاق دلیل مطلق بشود) چگونه می‌توان ادعا کرد این صحیحه و امثال آن می‌توانند اطلاق آیه خمس را تقیید بزنند؟ آیه خمس می‌گوید مطلق غنیمت خمس دارد چه منقول و چه غیر منقول و خود ایشان هم تصریح می‌کند این روایات دلالت بر نفی خمس از غنیمت غیر منقول نمی‌کند و فقط یک اشعار دارد. آیا با این اشعار می‌شود آن اطلاق را تقیید زد؟ تا به مرحله اقوایت ظهور نرسد و تا ظهور آن قوی‌تر از دلیل مطلق نباشد، نمی‌تواند آن را تقیید بزند.

بنابراین اینکه ایشان می‌گویند این روایات از قوت ظهور آیه در اطلاق کم می‌کند این قابل قبول نیست یعنی با این صحیحه نمی‌توان استدلال کرد که در غنیمت غیر منقول خمس نیست. آیه که اطلاق دارد این روایت هم همان گونه که گفتیم قصور از اطلاق دارد نه اینکه مقید باشد.

پس روایت در این حد نمی‌تواند اثبات اختصاص خمس به غنائم منقول را بکند لذا به نظر می‌رسد فرمایش محقق خوبی قابل قبول نیست.

اشکال دوم:

بعضی از بزرگان در دفاع از استدلال به این روایات پاسخ دیگری به اشکالی که ما به استدلال به این طائفه در جلسه گذشته بیان کردیم، داده‌اند. گفته‌اند: درست است که در این روایات قرینه لفظی بر اختصاص خمس به غنائم منقول نیست، اما قرائن مقامی وجود دارد و به واسطه این قرائن مقامی این روایات ظهور در اختصاص خمس به غنیمت منقول پیدا می‌کند. و آن اینکه در همین صحیحه و روایات دیگر سؤال از مطلق غنیمت است؛ سؤال این است که ما با غنیمت چه کار باید بکنیم؟ «کیف یصنع بها؟» پس سؤال از مطلق غنیمت است امام(ع) در مقام جواب فرمودند: پیامبر این گونه عمل می‌کرد که خمس آن را بعد از اخراج صفایا کنار گذاشته و مابقی را بین مقاتلین تقسیم می‌کرد؛ همین که سؤال از مطلق غنیمت است ولی جواب امام در خصوص غنائم منقوله است این نشان می‌دهد که خمس فقط در غنائم منقوله ثابت است چون اگر در اراضی، اشجار و سایر غنائم غیر منقول هم خمس ثابت بود، امام آن را بیان می‌کرد و دیگر بجا نبود نسبت به آن ساکت بشوند مخصوصاً در این صحیحه مورد بحث که در مقام نقل فعل پیامبر است. خود این سکوت نشان دهنده این است که اصلاً غنیمت اصطلاحاً مختص به منقول است و کأن غیر منقول اصلاً غنیمت نیست و لا یصدق علیه غنیمه. اگر مسئله صدق غنیمت را هم کنار بگذاریم همین که امام نسبت به مسئله اراضی سکوت کرده این نشان می‌دهد که اراضی خمس ندارند.

به عبارت دیگر از نفس سکوت امام دو مطلب استفاده می‌شود: یکی اینکه غنیمت فقط نسبت به منقولات ثابت است و به غیر منقولات اصلاً صدق غنیمت نمی‌شود و بر فرض مسئله صدق غنیمت نباشد حداقل از سکوت امام در برابر سؤالی که از ایشان شده ما می‌توانیم استفاده کنیم اگر هم اراضی مشمول عنوان غنیمت باشند اما حکم خمس در مورد آنها جاری نیست. پس سکوت امام در هر صورت قرینه است بر اختصاص خمس به غنائم منقول و این یک قرینه مقامی است.^۱

بررسی اشکال دوم:

آیا واقعاً از این روایات طبق این بیان استفاده اختصاص می‌شود؟ به نظر ما این سخن تمام نیست؛ تنها مطلبی که ایشان در اینجا ادعا کردند همین قرینه مقامیه است که نفس سکوت امام در مورد اراضی می‌باشد که در برابر سؤال از مطلق غنیمت فقط در مورد منقول پاسخ دادند ولی این بیان محل اشکال است چون:

اولاً: نفس سکوت امام در مورد اراضی به هیچ وجه دلالت بر عدم صدق عنوان غنیمت به غیر منقولات نمی‌کند. سؤال از غنیمت است که «کیف یصنع بها؟» درست است که سؤال از مطلق غنیمت است اما اگر فرض کنیم سؤال از مطلق غنیمت باشد امام جواب بدهند و جوابشان ناظر به یک صنف و یک قسم از اقسام غنیمت باشد، این نهایتش همان است که ما عرض کردیم؛ می‌گوییم نسبت به قسم دیگر و صنف دیگر روایت ساکت است و قصور از اطلاق نسبت به آن قسم دارد اما دال بر نفی حکم و نفی عنوان غنیمت در ما نحن فیه از قسم دیگر نمی‌کند.

۱. کتاب الخمس، شاهرودی، ج ۱، ص ۳۷-۳۸.

به عبارت دیگر سکوت امام نسبت به یک قسم است و امام فقط در مورد منقولات حکم را بیان کرده ما می‌گوییم این سکوت باعث می‌شود حکم آن بخش نامعلوم باشد و لذا اختصاص حکم به منقول و صنف مذکور در روایت استفاده نمی‌شود ادعای ایشان این است که این دال بر اختصاص است چون امام در مقام بیان است و معنی ندارد وقتی سؤال از یک چیز کلی می‌شود امام در مورد یک صنف و قسم خاصی پاسخ بدهد لذا چون در مقام بیان است و چیزی نفرموده پس معلوم می‌شود آن اصلاً غنیمت نیست یا اگر غنیمت باشد خمس به آن تعلق نمی‌گیرد؛ این واقعاً قرینیت ندارد. این چه قرینه‌ای است؟ درست است که قرینه مقامی موجب انصراف از اطلاق یک دلیل می‌شود ولی واقعاً این چه قرینیتی دارد؛ به هر دلیل امام حکم آن قسمت را بیان نکرده اما عدم بیان حکم در یک صنف از اصناف مورد سؤال نمی‌تواند حکم مربوط به آن طبیعت را محصور بکند در یک قسم خاص.

آنچه می‌توان گفت این است که حکم مسئله نسبت به غنائم غیر منقول مجمل گذاشته شده است. ما نمی‌توانیم از این استفاده کنیم که غنیمت یعنی فقط غنیمت منقول چون این خلاف معنای لغت و فهم عرف و خلاف سایر روایات است پس این احتمال به نظر نمی‌آید درست باشد که بگوییم نفس سکوت امام دال بر این است که اصلاً غیر منقولات غنیمت نیست. ثانیاً: اما اینکه بگوییم بر فرض صدق غنیمت بر غنیمت غیر منقول از سکوت امام استفاده‌ی کنیم این خمس ندارد؛ این هم قابل استفاده نیست زیرا نهایتش این است که این روایت نسبت به آن جهت ساکت است و اطلاق ندارد لذا از این سکوت نمی‌توانیم عدم ثبوت خمس را استفاده کنیم. پس به نظر ما این اشکال هم وارد نیست.

تذکر اخلاقی: اهمیت ادخال سرور

روایتی است از امام صادق علیه السلام که حضرت می‌فرماید: « وَ عَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: لَا يَرَى أَحَدَكُمْ إِذَا أُدْخِلَ عَلَى مُؤْمِنٍ سُرُوراً أَنَّهُ عَلَيْهِ أُدْخِلَهُ فَقَطُّ بَلْ وَاللَّهِ عَلَيْنَا بَلْ وَاللَّهِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص). »^۱

گمان نکند کسی از شما که اگر سرور و خوشحالی را بر یک مؤمن داخل می‌کند فقط سرور را به او داخل کرده و او را فقط خوشحال کرده بلکه قسم به خدا سرور را به قلب ما داخل کرده و بلکه قسم به خدا سرور را بر قلب پیامبر(ص) وارد کرده است.

این مسئله آن قدر مهم است که برای هر کدام قسم جداگانه‌ای حضرت بیان فرموده؛ یعنی نگاهی از این انسانی‌تر و لطیف‌تر برای تبیین اهمیت این موضوع وجود ندارد که ادخال سرور در قلب مؤمن نه فقط نسبت به خود اوست بلکه قلب رسول خدا و اهل بیت رسول خدا هم مسرور می‌شود. سرور فقط به خندیدن و فکاهیات نیست بلکه در واقع یعنی رفع غم و هم از قلب مؤمن. بعضی فکر می‌کنند که زهد و تقوی فقط در این است که در حال قبض باشند؛ باید توجه کرد که چهره گشاده مخصوصاً در برخورد با برادران دینی این سنت رسول خدا بوده و اهل بیت این چنین بودند یعنی هم وقار داشتند و هم در عین حال به گونه بودند که مردم با دیدن آنها منبسط می‌شدند این وقار هیچ منافاتی با خوش رو بودن ندارد. حال پایین‌ترین مرتبه سرور همان گفتگوهای عادی بین برادران دینی است مثل مزاح کردن و امثال آن اما مهم‌تر و بالاتر از آن این است که

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۱۸۹، حدیث ۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۳۴۹، حدیث ۳.

واقعاً اگر یک برادر مؤمنی گرفتاری دارد از مشکلات معنوی و مادی و امثال آن برای حل آن باید تلاش کرد و او را خوشحال کرد. اصلاً این باید در وجود و ذهن ما به عنوان یک مهم همیشه مورد نظر باشد نسبت به سرنوشت دیگران و غم و غصه دیگران ما هم مقداری غم و غصه داشته باشیم و نسبت به آنچه برای دیگران پیش می‌آید اگر کاری از دستمان برمی‌آید کوتاهی نکنیم یعنی اگر یک درجه از غصه و غم یک برادر دینی را کم کنید گمان نکنید فقط ناراحتی و غم او کم می‌شود بلکه باید این گمان را کرد که این در واقع مساوی با آن چیزی است که در عالم واقع نسبت به رسول خدا و اهل بیت ایجاد می‌شود.

البته مؤمن هم مراتب دارد و هر چه درجه ایمان شخصی که شما به او سرور می‌دهید بالاتر باشد، قطعاً برای خود پیامبر و آل او اهمیت بیشتری دارد.

در هر صورت این مسئله را جدی بگیرید و نسبت به هم‌دیگر و کارهای هم‌دیگر و گرفتاری هم با حساسیت بیشتر برخورد کنید و چنانچه کاری از دستتان برمی‌آید، از یکدیگر مضایقه نکنید.

«والحمد لله رب العالمین»